

### نقش پروتاریا در تحقق فلسفه ی «عمل»

پس از این تکامل نظری، دو سؤال برای مارکس مطرح شد: اول، آن تنوری نی که منطبق با واقعیت است کدام است؟ دوم، چه کسی در جامعه این تنوری را به «عمل» انقلابی تبدیل می کند؟ پاسخ او به این سؤال ها، در نوشته های بعدی وی به روشنی بیان گشت.

او معتقد بود که در وهله ی نخست، «تنوری»ی مورد نظر، بایستی «رادیکال» و «انقلابی» باشد. به سخن دیگر، تنوری که خواهان حفظ وضعیت موجود (بورژوازی) باشد، یک تنوری «رادیکال» و «انقلابی» نیست. پس چنین تنوری نی قادر به مبدل شدن به «نیروی مادی» و «جلب» توده ها نخواهد شد.<sup>۱</sup> و دوم، طبقه کارگر تنها طبقه نی است که قادر به تحقق این تنوری (فلسفه) در جامعه است.

مارکس ادامه می دهد که تنوری زمانی «رادیکال» است که ریشه آن درک گردد 'برای انسان ریشه همان انسان است'<sup>۲</sup> سپس تأکید می کند که: "تنوری زمانی در مردم تحقق می یابد که نیازهای آنها را برآورده کند"<sup>۳</sup> بنابراین از دیدگاه مارکس فلسفه «عمل» یک نقد رادیکالی است که زمانی از «تنوری» به صحنه «عمل» وارد می گردد که پاسخگوی نیازهای انسان های واقعی در جامعه باشد. به سخن دیگر، «تنوری» به خودی خود «غیرعملی» است، زیرا که قابل تحقق نیست؛ و کارآیی «تنوری»، مشروط به وجود «نقدرادیکال» منطبق با نیازهای مردم است. از دیدگاه مارکس، این نکته پایه و اساس انتقال «تنوری» به «عمل» را تشکیل می داد. از آنجایی که نیازهای مردم با رهایی کامل آنها قابل تحقق است، پس لازمه این انتقال

---

<sup>۱</sup> - این نظریات را مقایسه کنید با برداشت رفرمیست ها از «مارکسیزم» در مورد «جامعه

مدنی».

<sup>۲</sup> - منبع ۹.

<sup>۳</sup> - همانجا، ص ۱۳۸.

(تئوری به عمل)، یک «انقلاب اجتماعی» است. و در مرکز این انقلاب نیز پرولتاریا، به عنوان تنها طبقه متشکل تحت ستم که آزادی اش پیش شرط آزادی کل بشر است، قرار دارد. بدین ترتیب پرولتاریا با نفی خود به مثابه یک طبقه، کل نظام طبقاتی را از میان بر می دارد.

مارکس معتقد بود که، پرولتاریا به رهایی کامل خود دست نمی یابد، مگر اینکه «تئوری» را به «عمل» تبدیل کند. او تأکید می کرد که تئوری به خودی خود منجر به رهایی پرولتاریا نمی گردد. همچنین «وجود» یا «حضور» اجتماعی تئوری به خودی خود، منجر به آزادی طبقه ی کارگر نمی گردد. طبقه کارگر در ابتدا باید به موقعیت اجتماعی خود آگاه گردد. به نیازهای رادیکال خود واقف گردد. و سپس لزوم فراهم آوردن زمینه مادی برای رهایی خود را درک و در ارتباط با آن «عمل» انقلابی سازمان دهد.

«آگاهی» پرولتاریا، نیز «فلسفه» یا جهان بینی آن طبقه است. در واقع، پرولتاریا و فلسفه یک واحد غیرقابل تفکیک را تشکیل می دهند. مارکس در این مورد می نویسد که: "همانطور که فلسفه سلاح های مادی خود در پرولتاریا جستجوی می کند، پرولتاریا نیز سلاح های معنوی خود را در فلسفه می یابد".<sup>۴</sup> به سخن دیگر، بدون پرولتاریا و در غیاب نیروی بالقوه ی آن طبقه، هیچگاه افق محدود فلسفه (یا تئوری)، گشایش نمی یابد. «فلسفه» تنها زمانی به هدف نهایی خود می رسد که متکی بر یک طبقه- به مثابه ابزار و سلاح مادی اش باشد- و ریشه در «واقعیت» عینی پیدا کند. از سوی دیگر، پرولتاریا بدون دسترسی به سلاح معنوی خود (فلسفه)، به رهایی نهایی نخواهد رسید. مارکس می گوید که: "فلسفه بدون الغا پرولتاریا تحقق واقعی نمی یابد و پرولتاریا بدون تحقق واقعی فلسفه نمی تواند خود را ملغا کند".<sup>۵</sup>

---

<sup>۴</sup> - همانجا، ص ۱۴۲.

<sup>۵</sup> - همانجا.

\*\*\*\*\*

تا این مقطع، تحلیل های مارکس در مورد نقش پرولتاریا از زوایه مفاهیم فلسفی بنا شده بود و نه تحلیل های اقتصادی- اجتماعی. تحلیل او محدود، و تنها متکی بر ارزیابی تاریخی او از وضعیت پرولتاریا بود. او هنوز نقش پرولتاریا را از زوایه تحلیل قوانین حاکم بر روابط اقتصادی سرمایه داری، روابط طبقاتی جامعه بورژوازی و دولت سرمایه داری، بنا نکرده بود. در واقع، کمبود یک تحلیل علمی از نقش پرولتاریا در تحلیل های آن دوره ی او مشاهده می شد. اما با این وصف او به نقش مرکزی پرولتاریا در انقلاب و دگرگونی جامعه بورژوازی دست یافته بود. پس از آن دوره، او تمرکز خود مبنی بر توضیح نظر «عمل» را بر «کار بشر» یا تولید مادی گذاشت. او چنین روشی را در دست نوشته های اقتصادی- فلسفی ۱۸۴۴ (دست نوشت های ۱۸۴۴) آغاز کرد و در کتاب «سرمایه» به عالی ترین شکل آن تجلی داد. نظریه نی که بر این امر تأکید داشت که: «پرولتاریا به علت فروش نیروی کارش ارزش افزونه تولید کرده و نقش آن در تولید زمینه لازم برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی را فراهم می آورد».

اما، بازتاب این نظریات به دقیق ترین شکل آن در تزه های فونرباخ نمایان شد.